

نقد و بررسی
 وصیت نامه خدا
 نوشته
 هوشنگ معین راده
 از دکتر ایرج ربیعی

(خدای انسان نما و یا انسان خدا نما)
 چگونه خدا به زمین آمده خاک خور میشود
 از خدا انسان ساختن جرات و شهامت میخواهد

مقدمه:

چند ماه پیش همزمان با انتشار کتاب «وصیت نامه خدا»، نوشته هوشنگ معین راده متفکر ایرانی مقیم فرانسه، در انگلیس نیز کتاب پر سر و صدای «طرح عظیم» نوشته استیون هاوکینگ فیزیکدان برجسته بریتانیایی همراه با فیزیکدان آمریکایی به نام لئونارد میلودینو منتشر شد. این فیزیکدانان برجسته و نامدار نظر دادند که کائنات را خدا نیافریده است. «انفجار بزرگ» که جهان بر اثر آن بوجود آمده است، نتیجه و پیامد قوانین فیزیک است. در این کتاب استدلال می شود که وجود فرضیه های گوناگون و اکتشافات جدید ثابت می کند که جهان هستی خالق ندارد.

در بخشی از این کتاب پروفیسور هاوکینگ با استدلالی که شرح آن از حوصله این مقال خارج است، می نویسد: « چون قوانین جدید فیزیک، مثل جاذبه وجود دارند، کهکشان ها می توانند خود را از هیچ بسازند. روند آفرینش بدون مقدمه و یکباره، دلیل وجود کهکشان ها و هستی ما است و هیچ ضرورتی ندارد که خداوند را برنامه ریز و مسئول آفرینش بدانیم.»

*

به دنبال نظریه علمی استیون هاوکینگ و لئونارد میلودینو مشهورترین فیزیکدانان کنونی جهان، نگاهی می اندازیم به اندیشه های هوشنگ معین راده متفکر سرشناس ایرانی تا هماهنگی علم و اندیشه را در این زمینه ببینیم.

معین راده در کتاب تازه خود «وصیت نامه خدا»، پیشاپیش خدا را تعریف می کند، تعریفی که میتوان گفت تا کنون از زبان هیچ کس شنیده نشده است. وی می نویسد: همه آنهايي که در باره خدا قلمفرسايی کرده اند، فقط به شرح و تفسیر صفات او پرداخته اند و «کاری به چیستی و کیستی او نداشته اند». با این پیش زمینه، خود او خدا را تعریف می نماید و به چیستی و کیستی او می پردازد و در گستره اندیشه خود، علاوه بر ادعای آفرینش جهان هستی توسط خدا، داستان خلقت انسان به دست او را هم به چالش می گیرد و مردود بودن آن را به استناد کشفیات علمی شرح می دهد.

او با تعریف خدا و سپس در گفتگوی رو در رو با خدای پنداری، به حلاجی مفاهیم اعتقادی بشر می پردازد. تلاش او در این کتاب یافتن پاسخی است به این پرسش که چرا انسان پس از هزاران سال تلاش و کوشش فکری، هنوز هم در لابلای کش و قوس برداشت های دوران نوزادی نوع خود و توهمات پدران نا آگاهی دست و پا می زند. معین راده با صراحت می گوید: انسان و توانایی های ذهنی وی تا هم اکنون از خدای پنداری خود جلوتر افتاده است و می رود که خود انسان در جایگاه خدا بنشیند. خط بطلانی به منطق خدا باوری بکشد و نوید دوران بی خدایی و بانگ انسان خدایی را به گوش بشریت برساند. به قول رند شیراز ما با بی پروایی فریاد بزند و بگوید:

باش تا صبح «دولتش» بدمد کین هنوز از نتایج سحر است

از هنگامی که بشر بخود آمد و افکار و اندیشه هایش را از سوی باور به خدای ذهنی، به سوی فلسفه وجودی خدا و باور به خدایانی که با ظهور پیامبران سامی تبدیل به عقاید دینی انسان شده معطوف کرده است. نحوه نگرش به موجودیت خدا و چگونگی رفتار انسان نسبت به فرامین او در حد زیادی تغییر کرده است. البته این تغییر طرز فکر که به همت انسانهای فرهیخته انجام گرفته تا به امروز به دلایلی نتوانسته است در باور همگان اثر گذار باشد، چرا که بسیاری از انسان ها هنوز هم به تلقین شریعتمداران خود را مدیون خدا می دانند که آنها را آفریده و جان داده است.

با این که قرنهای متمادی رعب و وحشت از متولیان ادیان اعم از مسیحیت و اسلام، دو دین جهانشمول خدایپرستی، هرگونه گفت و شنود پیرامون فلسفه وجودی خدا منع شده بود. اما در چند قرن اخیر با ابداع حکومتهای دموکراسی و تنظیم قوانین مدنی، اداره امور جوامع به دست دولت ها افتاده است. به همین سبب نیز اندیشمندان با شهامت بیشتری برای تحقق آرمانهای انسانی به تلاش افتاده اند. اندیشمندانی که تلاش می کنند تا ثابت نمایند که «خدا انسان را نیافریده، بلکه این انسان است که خدا را ساخته است». آنها با تکیه بر حقایق بیشماری می کوشند که پس از هزاران سال خدا را از صحنه زندگی بشر بیرون ببرند. بخصوص این که بسیاری از آنها نیز بر این باورند که «خدا در مقابل تمدن نوین جهانی خود به خود ناچار است از عرصه زندگی بشر بیرون برود».

به باور این فرزندان، نهال خرد که از روزگاران پیش در اندیشه بشر کاشته شده است، به بار نشسته و روز به روز کام جویندگان حقیقت را با میوه های خود شیرین تر می کند و میرود که قوانین فیزیک جایگزین احکام و قوانین متافیزیک گردد.

با بررسی این تنش ها و چالش هایی که در این مسیر ناهموار وجود دارد، بسیاری هم بر این باورند که تلاش های سرسختانه متفکرین و اندیشمندان چندان نتیجه بخش نبوده است، زیرا هم اکنون نیز در صد بسیاری از مردم جهان همچنان به خدا اعتقاد دارند. به عقیده آنها نقش دستگاههای پر طمطراق ادیان موجود و مقاومت سرسختانه متولیان آنها با هر گونه خدانواری، نگرانی آنها را آشکار می کند. مهمتر از همه این که بسیاری از اندیشمندان نیز نگران بازگشت به دوران قرون وسطی «Inquisition» (از اوایل قرن ۱۳ تا قرن ۱۸) در غرب و اقتدار بی چون و چرای حاکمان اسلامی در شرق هستند و حکومت اسلامی ایران را یکی از نمونه های بارز آن می دانند.

با این توضیحات نگاهمان را به آثار هوشنگ معین زاده و آخرین اثر او «وصیت نامه خدا» می اندازیم و جولانی در پهن دشت اندیشه های وی می دهیم. اندیشه هایی که دانشمندان نیز به شیوه علمی بر آنها مهر تأیید زده اند. آثار نویسنده ای که با انتشار رمان های فلسفی خود، طی چند سال گذشته بر خلاف فرزندان دیگر خدا را روی زمین جستجو می کند و خدایی به مفهوم دگم مذهبی نمی شناسد.

او در آخرین اثر خود به گونه دیگر به پیدایش هستی و حضور و دخالت خدا در این عرصه می پردازد که در نوع خود بی نظیر است. او در دیباچه کتاب، خدا را در جایگاهی ظاهر می کند که انسانها در آرزوی رسیدن به چنین جایگاهی هستند. یعنی خدا گونه شدن انسان با الگو قرار دادن خدا در حد کمال انسان. او که حضور خدای ادیان ابراهیمی را در عرصه ایمانی بشر، باعث جنگ و خونریزی های بزرگ شده است را دلیل انسان بودن خدا می داند. در عین حال نیز ادیان سه گانه ابراهیمی و دستگاههای دینی آنان را نوعی شرکت های سهامی تجاری می شمارد، و می گوید هر انسانی که پا به هستی می گذارد، ناخواسته مجبور است پیرو یکی از این سه دین باشد.

نویسنده گوشه چشمی هم به نظریه کاوشگران و روشنگران فلسفه خدا پنداری دارد که در گذشته قادر به اظهار نظر پیرامون «خدای انسان نما و یا انسان خدا نما» نبودند. او با دادن کلیه خصوصیات نیک و بد، ضعف و توان انسان به خدا، او را در حالات گوناگون مانند بیماری، دردمندی، بیکاری و بینوایی و تنهایی و ... ظاهر می سازد تا خواننده به خود آید و خدا را در قالب انسانی ببیند. در این رابطه او به صراحت می نویسد «خدای موسی و

عیسی و محمد؛ خدای ذهنی آنها بوده نه یک موجود متعالی و بیرون از عرصه زندگی انسان». دقت و ظرافت در تصویر سازی معین زاده در آخرین اثر وی از برجستگی خاصی برخوردار است که در ادبیات فارسی نشانه ای از آن نیست. او ابهامات بسیاری را در لابلای این تصویر سازی ها آشکار می سازد که بدون این نقش آفرینی ها هرگز امکان ارائه آن نبود. در واقع معین زاده با تعریف چهره جدیدی از خدا، موفق می شود از او انسان بسازد، انسان ساختن از خدا جرات و شهامت می خواهد، و هوشنگ معین زاده در این کتاب نشان داد از این شهامت برخوردار است.

چگونه خدا به زمین آمده خاک خور می شود

در دورانی که قاصدان خدا لقب پیامبر میگیرند و از پر آوازه ترین مردمان جهان بشمار میروند، معین زاده شخصاً به دیدار خدا می رود و با او به صحبت می نشیند و به اتفاق هم به تجزیه و تحلیل مسائل هستی می پردازند. بی آن که به واسطه گران و به کتابهای آسمانی آنها وقعی بگذارد.

در طول تاریخ بشر، از زمانی که خدا در شرایط بی مکانی و بی هویتی حکومت مطلق خود را با قاصدان جور و واجورش گسترش داده است، نویسنده ای مانند معین زاده پیدا نشده که از خدا انسان بسازد، انسانی با خصوصیات و اخلاقیات زمینی. اگر نمونه ای از این افراد در جهان در گذشته ظهور کرده باشند و خدا را به درجه والا و عظمت انسان زمینی رسانیده باشند، نامی از آنها نیست و اگر هم باشد در گوشه و کنار جوامع سنتی و خارج از فرهنگ جدید و جامعه مردمی فعلی است.

کار معین زاده تنها یک حرکت جسارت آمیز نیست، آن را باید شهامت نامید. چرا که به خدا نمی توانی جسارت کنی، اگر کردی به مرگ محکوم می شوی. اما شهامت در درجه بالاتر از جسارت قرار دارد و آن از خود گذشتگی کامل است.

زیبایی و مفهوم فلسفی آخرین اثر معین زاده تنها در شیوه نوشتارش نیست، لحن و گفتارش با خدا نوعی علاقه عمیق او را به جهان زمینی و تفکر انسانی میرساند و هر آنچه تا کنون احکام آسمانی قلمداد کرده بودند را فرآورده زمین و سلطان واقعی عالم خاکی را انسان می شمارد.

نمیدانم شاید برخی از مردم از جمله خود من هنگام گفتگو با خدای پنداریم او را روی زمین و در کنار خود حس نمی کنیم. به همین علت هم گاهی در مشکلات زندگی، حتی به او ناسزا هم میگویم، در حالی که معین زاده او را در کنار خود می بیند، زیرا او خدا را در قالب انسان می ریزد با تفکرات فلسفی خود از او یک انسان می سازد، انسانی که می شود با او نشست و برخاست کرد، درد دل کرد و با وی به رأی زنی پرداخت.

اگر معین زاده در کتاب «ظهور، حکایت من و امام زمان» اش با فرستاده و یا قاصدک خدا به گفتگو می نشیند، در سفر تاریخی وی او را همراهی میکند و برایش سفر نامه می نویسد، این بار قلاب خود را بسوی خود خدا نشانه رفته، آن را به کوله پشتی او می اندازد و با تمایلات انسانی خود او را به زمین و به بیمارستان می آورد و خاک خورش می کند.

او دست از سر خدایی که انسان شده و از قالبی که نویسنده برایش فراهم کرده است، بر نمی دارد. خدا را در قالب انسانی قرار دادن بخشی از تفکرات معین زاده است. او از سالهای پیش به آن می اندیشید و اوج هنرنمایی او در این زمینه را ما در کتاب فاخر وی «بشارت، خدا به زادگاهش باز می گردد» دیده ایم. در کتاب تازه اش نیز همان اندیشه ها را به شیوه دیگری دنبال می کند.

می توان چنین گفت، این بار نوبت واقعیت است، واقعیتی که معین زاده از آنی (ماده) که در عالم هستی مرگ ندارد نام میبرد. خدا را در ماده و ماده را در خدا تجلی می دهد. در نهایت نیز چنین نتیجه می گیرد که همه چیز حتی خدا اگر وجود داشته باشد از ماده برخاسته است. چرای آن را هم با این استدلال پاسخ می دهد که منشاء «حیات» که نمود و نماد هستی است، فقط و فقط از ماده و در ماده تجلی پیدا می کند. پس اگر خدایی وجود

دارد باید نگاهمان را به سوی ماده بکشانیم نه خدایی که جوهر مجرد و عاری از ماده است. چنانکه در تورات نیز که سرآغاز ظهور خدا در ادیان ابراهیمی است، وقتی پیکر مادی «آدم» که از «خاک و آب» ساخته شده بود، حیات پیدا می کند که جوهر حیات در جسم مادی دمیده می شود.

معین زاده در دیباچه «وصیت نامه خدا»، با قاطعیت می نویسد :

« تا به امروز هیچ کس خدا را تعریف نکرده است، نه پیغمبران و عارفان، نه فیلسوفان و اندیشمندان، بلکه همه این بزرگواران به شرح و تفسیر صفات خدا پرداخته اند. بی آن که چپستی و کیستی او را مشخص سازند.»

با این استدلال، خود او به تعریف خدا می پردازد، تعریفی که تاکنون از خدا نشده است.

در پیش گفتار کتاب نیز به پاسخگویی کسانی می پردازد که حضور ناملموس خدا را به بهانه تکیه گاه بودن برای مردم ضروری می پندارند. او دلیل و چگونگی خدا پرست شدن مردم را به روشنی آشکار می کند و به آنهایی که می گویند خدا پرستی در ذات و فطرت انسان است، به چالش می گیرد و نادرست بودن این برداشت فریبکارانه متولیان ادیان را بر ملا می سازد.

معین زاده از این هم پا فراتر می نهد و به موضوع آفرینش خدا می پردازد و او را تا مسند انسانی از آسمان خیال بشر به زیر می کشد و حتی به خود اجازه میدهد، خدای ساخته شده ذهن بشر را در لابلای نوشته زیبای خود حلّاجی کند. او قدم در راهی طولانی می گذارد و از خدای جاوید پیکر انسانی می سازد و در این راه تا آنجا پیش می رود که خدای مورد پرستش من و تو از او می خواهد با وی همگام شده راهی برای سامان دادن اوضاع نابسامانی که خدامداران برای انسان ایجاد کرده اند پیدا کند.

اگر دیگران از زمان ظهور بشر تا امروز موفق نشدند از خدا یک موجود انسانی بسازند، معین زاده در این راه موفق شده و باید با جرأت گفت، در جهان امروز که اکثر صحبت از خدای مطلق، چه مهربان و چه خشمگین دارند، از خدا انسان ساختن کار کارستانی است و قدرت و جرات می خواهد که من آن را به مفهومی دیگر، شهامت مینامم. پس از این آگاهی ها، او داستانش را با دیدار خدای پیر و بیمار و درمانده آغاز می کند. در صحنه های تلخ و شیرین قصه اش، خواننده را پا به پای خود به دیدار خدا می برد تا با مفهوم خدا آشنا سازد و از زبان خود خدا واقعیت اش را بشنود. خدایی که او را به عنوان شاهد و گواه وصیت نامه اش انتخاب کرده و به بارگاهش طلبیده است. خدایی که از او می خواهد که وصیت نامه و فرامین هفتگانه اش را مانند موسی به آگاهی مردم بویژه خدا پرستان برساند.

آخرین اثر معین زاده باز گشت دادن انسان به دوران اولیه زندگی اوست که با بی خدایی آغاز شده است. در آن دوران همه چیز رنگ انسانی داشت و خدایی در میان نبود. در اندیشه معین زاده قاصدک های خدا هم دیگر نقشی در مسائل زندگی انسان ندارند. چون هر انسانی خود قاصد خدای خویش است. نقش اساسی وجود و حضور انسان در عالم هستی است و تمام بار سنگین اداره عالم هستی هم بر عهده خود او گذاشته شده است.

جایگاه ویژه معین زاده در روشنگری

در میان فرزانهانی که در سی سال گذشته به امر روشنگری پرداخته اند، هوشنگ معین زاده با شیوه ابداعی خود و آثار بی نظیرش از جایگاه ویژه ای برخوردار است تا جایی که زنده یاد استاد شجاع الدین شفا، او را پایه گذار رمان فلسفی در ادبیات ایران شمرده است.

نویسنده متفکر ما، در هفتمین کتاب خود، بار دیگر به مبحث خدا پرداخته و دوران بیخدایی بشر را به صحنه کشیده است. او با بیانی ساده و قلمی شیرین بخشی از تصورات و توهمات مربوط به باورهای اعتقادی جامعه انسانی را تجزیه و تحلیل می کند و خواننده را همراه خود به حوزه تفکر و اندیشه می کشاند. قصد او این است که در لابلای مسائل ساده فلسفی، واقعیت ها را از پندارهای واهی بیرون بکشد. کاری که تا کنون کمتر فیلسوفی به این شیوه مسائل فلسفی را برای همگان مطرح ساخته است.

لازم به یاد آوری است که «وصیت نامه خدا» نیز مانند سایر آثار او به صورت رمان فلسفی تهیه شده است که می باید با تأمل و تعمق خوانده شود تا در لابلای صحنه آرایبی های جذاب این کتاب به عمق نظرات فلسفی او پی برد. خدا را شناخت و انسان را و این که کدام یک اصل هستند و واقعیت دارند. وصیت نامه خدا را باید خواند، اما نه یک بار، بلکه چندین بار تا در لابلای صحنه آرایبی های جذاب کتاب پی به نیت پاک انسان دوستانه هوشنگ معین زاده برد و از لاک عقاید کورکورانه بیرون آمد.

من هم، کتاب " وصیت نامه خدا "

نوشته

هوشنگ معین زاده را خواندم

دکتر محمود صفریان

به نقل از گذرگاه شماره ۱۱۰

هوشنگ معین زاده، برای آن ها که قلم و کتاب را می شناسند، نا آشنا نیست. و برای آن ها، که تشنه دانستن و تحقیق هستند، همراهی مدبر است. او نه تازه کار است و نه تازه پا به میدان گذاشته است. پیشکسوتی است که در کار نامه خود کتابهای فراوانی با نمرات خوب را دارد، که با: " خیام و آن دروغ دلاویز " شروع می شود و پس از سالها " دود چراغ خوردن! " می رسد به کتاب شیرین، آگاهی دهنده، و پر کشش " وصیت نامه خدا "، کتابی که همانند سایر آثار او بسیار خواندنی است.

این کتاب بعنوان دیباچه " که بر پشت جلد نیز آورده شده است " بسیار واضح، روشن و حالی کننده می گوید که چرا خدا نیز میمیرد و لاجرم بهتر است که وصیت نامه داشته باشد. و در همین دیباچه است که مقبول و منطقی توضیح می دهد، که کتاب بر چه روالی است.

کتاب " وصیت نامه خدا "

با، تقدیم نامه، دیباچه، تعریف خدا، پیشگفتار و مقدمه شروع می شود و می رسد به فصل های یکم تا پنجم... در هر فصل چنان چراغی می افروزد که خواننده قادر خواهد بود تمام زوایای تاریک را هم به وضوح ببید و به تفکر بنشیند، و خرد را بر پهنه ذهن خود بگستراند و تا دور ترین افق ها سفر کند. در جایی از بخش " تعریف خدا " که بسیار تامل کردنی است می خوانیم:

" در باره تعریف خدا، چیستی و کیستی او که حتا پیغمبران شریعت گذار نیز از این کار باز مانده اند، دلایل فروانی وجود دارد. یکی از مهمترین دلایل این است که پیش از ظهور پیغمبران، خدا در باور مردم حضور داشت. یعنی از هزاران سال پیش، هریک از جوامع انسانی یک یا چند خدا داشتند که مسئول برآورده کردن بخش هائی از نیاز های آنان بودند، ولی هیچ یک از آن ها مثل خدای یکتای کنونی همه فن حریف نبودند. به همین علت هم وقتی مردم از دست یک خدا به تنگ می آمدند، به خدای دیگر پناه می بردند. تا آن که " خدای خدایان " را آفریدند و در راس انبوه عظیم خدایان قرار دادند و از درون مایه آن نیز خدای یکتا بیرون کشیده شد. "

هوشنگ معین زاده، آگاهانه، دانسته، و منطقی به بررسی و تحلیل واقعیات می پردازد و به کنه اعتقادات نقب می زند و با مایه خرد و دور از تعصب و شکنندگی با نرمش و روانی، بر جاده حقیقت پیش می رود. هر برگ کتاب " وصیت نامه خدا " دنیائی حرف دارد که ایجاب می کند، با حوصله و با دقت و توجه و بخصوص با نگاهی عاری از تحجر و تعصب و صادقانه مورد بررسی قرار گیرد. نثر روان و راحت کتاب خواننده را در این راه یاری می دهد.

هوشنگ معین زاده تلاش می کند تا این توجه را جلب کند که انسان با شعور متعالی که دارد قادر است همه مطالب و حقایق را دریابد:

" ...وقتی ما شهادت می دهیم که خدا یکی است " اشهد ان لا اله الا الله " ، دیگر چه لزومی دارد که به رسالت محمد به عنوان پیغمبر او هم شهادت بدهیم " اشهد ان محمداً رسول الله ". شهادت به رسالت محمد مربوط به زمانی بود که او زنده بود و مردمان عرب رسالت او و یگانگی خدایش را قبول نداشتند.

یکی از سئوال های بزرگ معین زاده، در این کتاب این است:

" آنچه از دید صاحب نظران پنهان نیست، این است که در هیچ یک از متونی که در باره خدا مطلب نوشته شده، حتا کتب به اصطلاح " آسمانی "، خدا تعریف نشده است، بلکه همه ی آنها در شرح و تفسیر صفات او بوده است. خدا باوران هم که خدا را خالق، دانا و توانای مطلق می دانند، در هیچ کتابی نخوانده و از هیچ کسی نشنیده اند که این خالق دانا و توانای مطلق چیست و کیست؟ از کجا آمده است؟ در حالیکه لازم بود پیش از توصیف هنر نمائی های خدا، خود او را تعریف می کردند تا ببینیم خود او چیست و کیست؟ "

او قبل از اینکه برود سراغ " وصیت نامه خدا " به انحاء مختلف در تلاش است تا روشن کند که خدا چیست یا کیست. ولی در نهایت به این نتیجه می رسد که هیچ منبعی اعم از دینی و فلسفی به آن نپرداخته اند حتا در کتب معتبر خود.

همه از خشم و غضب و نحوه عذاب او گفته اند و از مهر و محبتش، ولی خود نمی دانند که این همه نیروهای گوناگون، بر چه پایه و واقعیتی استوار است، و نتیجه می گیرند که خدا ساخته و پرداخته ذهن و روان انسان است. و اشاره دارد که جز انسان هیچ موجود دیگری خدا ندارد و نمی شناسد.

در حقیقت می توان نتیجه گرفت که خدا و اعمالی که به او نسبت می دهند وسیله کاسبی عملی های دین مدار است. و هر روز هم می توانند از دهان او آنچه را بانی و باعث گرمی بازارشان است به خورد مردم بدهند و ماهرانه از نقاط ضعف انسانها برای ماندگاری خود بهره بگیرند.

و انصافن هوشنگ معین زاده در این کتاب که بنظر من همه باید آن را بخوانند، با بینشی قابل تحسین به راهنمایی برخاسته و هوشدار می دهد که بیش از این نباید بازیچه حرفها و ترفند های کاسبکاران دین پیشه قرار گرفت.

"در آستانه سفر به دنیای دیگر"

که موضوع فصل اول کتاب است، ما با طنزی رو برو می شویم که طی آن پنبه خدا و قدرت تخیلی او و یا بهتر قدرت " پوشالی " که برایش ساخته اند " تا اهداف خود را به مردم درمانده و نیازمند به قبولاند " زده می شود. و می نمایاند که چگونه چند خدائی " خدای آب - خدای عشق - خدای جنگ و خدای... " به خدای یکتائی تبدیل می شود که عملن کاری ازش ساخته نیست. و این، " خدا کاسبانند! " که او را قادر مطلق نشان می دهند و ماله کشی را بر نا توانی های " خدای خود ساخته " تحت عنوان " مصلحت " به کار می اندازند.

در همین فصل است که نشان داده می شود زمان مرگ چنین خدائی نیز فرارسیده است. " به همانگونه که چند خدائی به موقع زمانش سر آمد " و دانسته ربطش می دهد به پیشرفت بشر و کسب دانش های جدید، و اینکه انسان خود دارد خدا می شود و دیگر نیازی ندارد که قلبش به نا دیده موهومی وصل باشد.

ولی متاسفانه، انسان بخاطر همین مزایا و دست یابی به زندگی بهتر و بهره وری از زیبایی های حیات، گریز فکری دیگری هم دارد. و نویسنده به آن نیز توجه داشته است، ولی تاکید می کند که آویزان بودن به قلاب اوهام را رها کنید و درون خود را با نور خرد چراغانی نمائید، و نه با بیانات مردم فریب شریعتمداران.

انسان مشتاق، علاقمند و خواهان این است که تمام نشود. نمی تواند قبول کند " یا نمی خواهد قبول کند " متولد می شود، بهر شکل و در هر فرم و سطحی زندگی می کند و در نهایت پایان می گیرد، و بهر شکلی می میمرد و برای همیشه تمام می شود.

بهمین خاطر، به انواع تصورات و تخیلات، چنگ می اندازد، تا بماند، تا ادامه بیابد. به سراغ تناسخ می رود، دست به دامان روح می شود، از مومیائی کمک می گیرد، و خود را قانع می کند که در نهایت، از دنیای فانی است که می رود، ولی دنیای باقی " و حتمن بهشتش " با آن مزایای کذا در انتظارش است، و همین تمایل او را ناچار می کند که دست به دامان " خدا " بشود...خدائی که نه به دار است و نه به بار.

فراموش نکنیم که هر " کاسبی "، برای حفظ " کاسبی " خود هر تلاشی را جایز می داند و غلم داران مذاهب گونا

گون نیز از این قاعده مستثنا نیستند، و با ثروت نجومی که در اختیار دارند، هر روز، "کنیسه"، "کلیسا" و "مسجد" است که در هر سوراخ سنبه ای بر پا می کنند، و با داشتن کارکنانی "که زحمت هیچ کاری را بر دوش ندارند" با اعصابی راحت، با درآمدی کلان، بی دلهره ی مالیات و بی نگرانی از درهای بسته، به کار مسخ انسانها مشغولند، و به آنها نوید زندگی جاوید می دهند.

تنها راه مسدود کردن این رسوخ، بسط خرد است که کتابهایی چون: "وصیت نامه خدا" گامی ارزنده است در توفیق این مهم. به همین سبب، خواندن آن را توصیه می کنم.

هوشنگ معین زاده طی تمام کتابهایش، در راه آگاهی مردم، تلاشی خستگی ناپذیر داشته است و با قدرت علم و خرد با توهومات و تصورات باطل و اندیشه های متحجر جنگیده است.

متاسفانه بهر دلیل، که منافع می تواند یکی از موارد آن باشد، حکومت ها نیز باعث تقویت این تاریک اندیشی می شوند، که حمایت بی دریغ و تقویت مستمر رژیم حاکم بر ایران، نمونه بارز آن است، و به کمک آنها در سطح جهانی دارند دنیا را "یا در حقیقت مردم دنیا را" با تمام نیرو به پستوی تحجر می کشانند. تظاهرات مذهبی آزادانه از دان تون لوس آنجلس گرفته تا کوچه پس کوچه های کانادا و شهرهای بزرگ و کوچک اروپا نمونه آزار دهنده آن است.

کتاب "وصیت نامه خدا" بسیار زیبا و دوستداشتنی، به زندگی تک تک خوانندگان می انجامد، واز آرزوهای آنها می گوید و اینکه چگونه می توان از قید تارهای تنیده شده اوهام خلاصی یافت...

و مرگ این سر نوشت محتوم را باز گشائی می کند، و به زعم خود نحوه تداوم انسان را پس از مرگ می نمایاند.

هوشنگ معین زاده، با مطرح کردن خودش و قرار گرفتن در مرکز دایره ای که انسان در آنجا ایستاده است، همه ی پندارهای "خدا پرستی" را می گشاید و از چهره ی خدای ساخته شده ای که به عامل کسب و کار دکانداران دین تبدیل شده است پرده بر می دارد. و کتاب یا بیان آرزوهای نویسنده پایان می گیرد. در ادامه یکی از این آرزوهای چندگانه چنین می گوید:

"...خدا پرستی، حتا به پیغمبر پرستی ارتباطی ندارد، چه رسد به پرستش بستگان پیغمبران. وقتی خدا به زبان صریح خود در قرآن گفته است، پیغمبر اسلام که رسول او بوده:

(نه غیب می داند، نه فرشته است و نه خزانه های خدا را در دست دارد.)

معلوم نیست به چه دلیلی بعضی ها فکر می کنند که بستگان پیغمبر اسلام و نوادگان دختری او صاحب چنان کرامات و معجزاتی هستند که می توانند بیماران را شفا دهند، فقرا را ثروتمند کنند، ظالمان را به سزای اعمالشان برسانند، شفیع آمرزیده شدن گناهکاران شوند و بسیاری کارهای غیر ممکنی که خود پیغمبر اسلام از انجام آنها عاجز بوده، این عزیز کرده های بی جهت قادر به انجامش هستند؟ کسانی که در زمان حیات خود حتا قادر به حفظ جان خویش و فرزندانشان نبوده اند...."

نقد

«وصیت نامه خدا»

نوشته هوشنگ معین زاده

از دکتر شعاع الدین شفا

واقعاً آفرین بر معین زاده. با وجودی که من سعی می‌کنم از به کار بردن کلمات عربی در نوشتارهای خود پرهیز کنم، ولی ناچار در ارتباط با روش ابتکاری معین زاده یک مثل عربی را باید به کار گیرم که می‌گوید «الفضل للمتقدم» یعنی افتخار نصیب پیشگام است و معین زاده بدون شک با انتخاب روش خاص خود در مبارزه با خرافات مذهبی یک پیشگام واقعی است که این عنوان را نه تنها در حیات خود، بلکه برای آینده نیز حفظ خواهد کرد، زیرا پا در جایی گذاشته است که بالاتر از آن وجود ندارد، به عبارت دیگر خود خدای زاده خرافات مذهبی را به چالش گرفته است. البته وی اولین فردی نیست که این مبارزه را انجام می‌دهد و قبل از او چه در طول تاریخ و چه در زمان حاضر روشنفکران و آگاهان دیگری این راه را رفته‌اند و می‌روند که آخرین آنها کریسوفر هیچنز (Christopher Hitchens) متفکر بزرگ انگلیسی است که کتاب اخیر او بنام «خدا بزرگ نیست»، سر و صدای فراوانی راه انداخته است. ولی اشکال بزرگ این کتاب و کتاب‌های مشابه آن است که چون مولفین آنها مجبورند به نظریات فلسفی و رویدادهای زیادی اشاره کنند، خواندنشان مشکل می‌شود و حوصله و وقت زیادی لازم است تا خواننده بتواند تمام کتاب را مطالعه و هضم کند. ولی سبک و روش معین زاده واقعاً ابتکاری است و در لوای وقایع فرضی ملاقات با خدا با انشایی بسیار ساده و روان و در خور فهم عامه به آگاه‌سازی مردمانی که اسیر توهمات و خرافات دینی هستند می‌پردازد.

در آمارگیری دو سال پیش موسس معروف گالوپ «Gallup» در باره موضوع خلق انسان از طرف خدا و یا وجود آمدن وی از طریق تحول، از مردم سئوالاتی شده بود که فقط ۱۲ درصد مردم اظهار داشته بودند، انسان زائیده تحول حیات در روی زمین است و ۸۸ درصد جواب داده بودند مطالب ذکر شده در تورات و انجیل را قبول دارند که بر اساس آن خدا انسان و بقیه موجودات جهان را در شش هزار سال پیش آفریده و این در حالی است که موزه‌های کشور ایالات متحده که این آمارگیری در آنجا به عمل آمده بود پر است از فسیل‌های موجوداتی که حداقل ۷۰ میلیون سال پیش از بین رفته‌اند و جای خود را به حیوانات دیگری داده‌اند. انسان دانای امروزی (Homo Sapiens) خود زائیده دوره‌های مختلفی از تحول است که آخرین آنها دوره انسان ایستاده «Homo Erectus» بوده است. انسان فعلی در حقیقت جوان‌ترین نسل موجودات در روی زمین است که طبق روایات مذهبی به اتفاق فیل‌ها و کرگدن‌ها و سوسمارها میلیون‌ها رده حیوانات دیگر در کشتی چوبی دست‌ساز مفلوک نوح جا گرفته بود تا از طوفان وحشتناکی که خداوند دستور وقوع آن را صادر کرده بود در امان بماند! ۸۸ درصد مردمی که فرضیه تحول را قبول ندارند، افرادی هستند که وسائل ارتباط جمعی امروزه به آنان امکان داده است از خبرهای حیرت‌انگیز فضایی و اکتشافات غیر قابل‌تصور که نسل حاضر شاهد آن است آگاه شوند و بدانند که کره زمین جز یک نقطه کوچک آبی‌رنگ در فضا چیز دیگری نیست و حتی تمام منظومه شمسی ما قسمت بی‌نهایت کوچکی از کهکشان راه شیری را تشکیل می‌دهد که در آن چند صد میلیارد خورشید مشابه با اقمار آنها وجود دارد.

مطالب فوق را از این جهت ذکر کردم که نشان دهم معین زاده حتی در شرایط فکری اجتماعات به اصطلاح پیشرفته چه جسارتی به خرج داده تا خدا را از مقام اولویت پائین بکشد و او را فردی مریض و خسته که آخرین دوران زندگی را می‌گذراند جلوگر سازد. ولی وی با چنان ظرافتی مطلب را ارائه می‌دهد که می‌تواند در هر دادگاه انکیزیسیون دوره آخوندی جنبه تصویری داستان را عنوان کند. بی‌مناسب نیست قسمتی از مقدمه کتاب را نقل کنم:

« خدا چیزی نیست، کسی هم نیست. » او فقط یک واژه و یا تعبیری از یک «مفهوم» نامعلومی است که از کودکی به ذهن انسان وارد می کنند و او را وامی دارند که همراه با توهمات، تخیلات و تفکرات خود و تحت تأثیر القائاتی که تا دم مرگ به گوشش می خوانند، این واژه را در پرده ذهن خود نگهدارد. وقتی هم انسان می میرد، این واژه نیز با او می میرد. در اصل، این واقعیت خدایی است که از هزاران سال پیش سایه اش به تلقین دکانداران معرکه او بر جامعه انسانی افکنده شده است.

با در نظر گرفتن اصل فوق، باز می گردیم به این پرسش که بالاخره خدا چیست و کیست؟ سنگ است؟ درخت است؟ حیوان است؟ انسان است؟ و یا چیز دیگر؟ مسلماً با گفتن این که سیب و گلابی میوه درخت اند، درخت برای ما روشن نمی شود. همینطور گفتن این که سگ و گربه، شیر و پلنگ حیوان هستند، حیوان را تعریف نکرده ایم. بر مبنای همین استدلال هم اگر بگوئیم: خدا آفریننده جهان و خالق انسان است، خدا را تعریف نکرده ایم، بلکه صفات یا قدرتها و اعمال او را برشمرده ایم. خود او چیست؟ پرسش اساسی و مورد نظر همین است.»

معین زاده در کتاب جالب خود به این سؤال پاسخ می دهد، زیرا با خدا ملاقات کرده و با او صحبت های مفصلی داشته است. ولی این خدا « قاصم الجبارین » ادیان نیست که حاضر است برای کوچکترین لغزشی بندگان را به « عذاب الیم » دچار سازد و از روانه کردن آنها به دوزخ لذت ببرد. وی پیر مرد خسته و خرد شده ای است که حتی از پیشرفت های امروزی بندگان آگاهی ندارد. او چنان در بی اطلاعی به سر می برد که برای معالجه خود دست به دامان رازی و ابن سینا و جالینوس و بقراط زده است که گر چه همه آنها از افراد ممتاز زمان خود بودند، ولی با عدم آشنایی به آنتی بیوتیک و سایر داروهای جدید پزشکی، داروهای زمان خود را تجویز می کردند که کارساز نبود. در حالی که قرص های آنتی بیوتیکی که تصادفاً در جیب معین زاده مانده بود، در بیماری خدا که چیز دیگری جز پیری و خستگی نبود به خوبی اثر کرد و وضع او را دگرگون ساخت.

پس از آن اتفاقاتی صورت گرفت و حرف هایی میان خالق و مخلوق رد و بدل شد که باید کتاب ظریف معین زاده زاده را خواند تا به آنها پی برد، منجمله این که چرا خالق سه پاراگراف از « ده فرمان » خود را که در کوه سینا به فرستاده اش ابلاغ کرده بود، کاهش داد و آن را تبدیل به « هفت فرمان » کرد. و در نهایت نیز از بندگان خواست « به زندگی طبیعی خود که با بی خدایی آغاز شده بود باز گردند و خدا و دنیای دیگر را فراموش کنند و از زندگی خود بهره ببرند، که با مرگ همه چیز به پایان می رسد »

خواندن این کتاب جالب را به همه آزاد شدگان از بند موهومات و خرافات مذهبی توصیه می کنم.

وصیت نامه خدا

هوشنگ معین راده

چاپ اول شهریور ۱۳۸۹

ناشر انتشارات آذرخش

از رضا اغنمی

فهرست کتاب پس از: تقدیم نامه - دیباچه - تعریف خدا و ... فصول پنجگانه ، یعنی متن اصلی کتاب و پیام نویسنده را روایت میکند.

فصل نخست با عنوان : درآستانه سفر به دنیای دیگر. شرح بیماری نویسنده و گله از پیری و فرسودگی عمر و چاقوی اطباست و این حس در ذهن خواننده قوت میگیرد که نکند این دفتر وصیتنامه خود نویسنده است که با خدا و آفریده هایش در میان گذاشته که هرگز چنین مباد؛ به این آرزو که هوشنگ سالهای سال سرزنده باشد و قلم بزند. به هر حال در ادامه گلایه های معصومانه نویسنده از چرخ بداندیش و ناسازگار روزگار راهش به بیمارستان می افتد که ضرورت طبیعی سن و سال است برای عمل جراحی. شبانه بعد از حمام و خوردن دو قرص خواب آور، به تختخواب میرود و به قول خودش می خواهد قبل از خواب رفتن «پلی میان این دنیا و آن دنیا بزنم. سرکی به دنیای رفتگان بکشم . از حال و روز آنانی که مرده اند باخبر شوم. ببینم این حضرات در آنجا چه میکنند ...»

این نیز بگویم آنهایی که در سال های اخیر با خط و مشی نویسنده آشنايند، میدانند چند سالی ست واریسی درباره معمای آفرینش و دستگاه خدا و مذهب ملکه ذهن نویسنده شده و لحظه ای از ادامه این فکرغافل نبوده و نشده است. این هم درست است که طبق روال زیندگان درجهان هستی، از "وصیتنامه" همیشه بوی الرحمن به مشام میرسد و شنونده و بیننده فکر میکند که طرف در راه "مرحوم شدن" است و پیشاپیش مراسم تلقین و تدفین و ختم خود را - اینجا، البته ختم بحث وجدل فکری - اش را اعلام کند. اما پیداست که نویسنده هنوز بین شک و امید دنبال کشف قضایاست تا بلکه بتواند معضل معمای آفرینش را حل کند با همه امید و ناامیدی که فارغ از تلاش پیشینیان نیست؛ و به فضیلت کار و تلاش خود ایمان دارد. و میداند آنها که از این طریق رفته اند اگرچه به ظاهر دست خالی برگشته اند، اما نمیتوان منکر این ذهنیت شد که هریک از آن متفکران، بذر پرباری در سرزمین اندیشه و فلسفه هستی به بار نشانده و ثابت کرده اند که تعالی علم و دانش و پیشرفتهای دنیای مدرن امروزی مرهون تلاش انسان است که کائنات را هم زیر نظر گرفته و با طرح مسائلی از قبیل: عقل و دل، ماهیت ادیان و پروردگار را در جایگاه خود نشانده است. آن هم درحالیست که جدال اندیشه ها در هر زمینه روز به روز در جامعه های بشری گسترش مییابد.

هوشنگ معین زاده، درچنین گستره فکری با ایمان و اعتقاد به افکار واندیشه هایی که درس دارد، راهی را میرود و دنبال میکند که خودش میگوید: «می دانم که احتمالا بسیاری چنین تصویری را به دور از واقعیت می دانند. بخصوص اینکه بسیاری از من با هوشتر و کنجکاوتر و فضولتر بودند و بارها این راه را رفته و ناموفق و دستخالی برگشته بودند.» ولی با این همه نمیتواند حریف و سواس های کنجکاوانه خود شود و از دنبال کردن مسئله دست بردارد. با شک و تردید اما بیشتر امیدوار، به آینده ای ناشناخته راه را ادامه میدهد. درحالیکه چهره پرستاری با «سیمای زیبا و دلنشین» در دلش نقش بسته دنبال روزنه ای ست برای گشودن رازهای هستی و نیستی و جهان خیال انگیز بهشت و جهنم و باقی قضایا که برای تداوم جهل و سرگرمی عوام غنوده در فرهنگ ماتم و عزا، لازم و ضرورت اجتماعی ست.

در همین فکر وخیالات است که به خواب میرود با همسفری که، به احتمالی، همان پرستار زیبا روی است که حتما ارج و قربی هم نزد خدای مهربان دارد. چرا که همه زیباییان و زیبا پرستان جایگاه ویژه ای پیش خدا دارند. اما زیبا روی همسفر این بار، انگار از نوع دیگری ست. طوری که خودش هم اقرار میکند که «این فرشته چیز دیگری

بود.» بعد شرح آرایش لباس و اندام خوش تراش و سن و سال این فرشته با تمام برجستگی جاهای حساس تن و اندام ... «با چشمان خمارش که رنگ روشنی داشت و به سبزی میزد نگاهش را که پرازهوس بود به دیدگان پرتمنای من دوخته بود و بلهوسانه عطش وصالش را قطره قطره به دل و جانم فرو ریخت.»

صحنه زیبا و هنرمندانه ای که نویسنده، در چند برگ این فصل از جمال و خال هندوی و عطر و بوی فرشته بی همتای الهی آفریده است، ذوق زیباشناسی برجسته ای را در ذهن خواننده زنده میکند.

فرشته از نویسنده درخواست میکند که او را به آسمان هفتم نزد خدا ببرد. میپذیرد. و سوار "بنت براق" (همان که در روایت معراج، پیامبر اسلام را به بارگاه خدای متعال بُرد) دوترکه، یعنی فرشته درجلو و نویسنده در عقب، درحالی که کمر فرشته را سفت چسبیده او «درجلوی من برنت براق سوار شدم. من هم با ذوق و وشوق دودست پرتمنای خود را به اندام او گره زدم و سرم را برشانه اش نهادم و چشمانم را بستم تا هرچه بیشتر گرمای لذت بخش اندام او را به تن پرتمنای خود بریزم.»

در آسمان هفتم پیاده می شوند و جبرئیل به نزد نویسنده میآید و بعد از خوش و بش، پرسیدم: این بار برای چه مرا احضار کرده است؟

گفت طرف سخت بیمار است. همه ما نگران حال او هستیم. خودش هم گویی به اوضاع وخیم ناخوشی اش پی برده و نگران شده است. با این حال، نمیدانم چرا به فکر دیدار تو افتاده است.»
در تالار بزرگی که خدای بیمار خوابیده، فرشتگان سفیدپوش در اطرافش گرد آمده اند و هریک به کاری مشغولند ناگهان صدای دعای "امن یجیب المظطر اذا دعاء و یکشف السوء" از زبان خدا شنیده میشود.
«به نظرم رسید که خدا هم مُردنی است. دیر یا زود خواهد مرد، چه بسا قبل از این که بتواند با من گفتگو کند.»

نویسنده در ... : با فرزندان کهن و با بزرگان علم و هنر جهان که همگی آنجا دعوت شده اند، آشنا میشود. با زکریای رازی و ابن سینا راجع به پیشرفتهای علم و دانش امروزی بحث میکنند. از میکروب و آنتی بیوتیک و فواید آنها اطلاعات تازه ای به آنها میدهد. «من که به کار کرد این دارو اطمینان داشتم، خطاب به آنان و جبرئیل گفتم: بی جهت این دست و آن دست نکنید! اجازه بدهید این قرص ها را به خدا بدهیم. من یقین دارم در بهبود حال او مؤثر خواهد بود. در این هنگام جالینوس که کمتر حرف میزد به سخن درآمد و گفت این مرد راست می گوید ما ضرری از مصرف این داروها نخواهیم دید ...»

بایک کاسه ماست و چند قرص آنتی بیوتیک خداوند متعال شفا پیدا میکند. خداوند متعال سوپ مرغ و کباب بره لذیذ میل می فرماید و حالشان بهتر می شود. و حیرت آور اینکه ساعت مچی نویسنده موجب شگفتی علما و دانشمندان جهان عهد عتیق، در طبقه هفتم آسمان در تالار با عظمت الهی قرار میگیرد.»

«تا جائی که که ناچار شدم ساعت خود را از دستم باز کنم و آن را برای تماشا در اختیارشان قرار دهم.»
نویسنده در خلوت با خدا پیشنهاد میکند که به زمین بیاید و در بیمارستان ها برای شفای دردهای کهنش فکر اساسی بکنند. فرشتگان خدا مانع میشوند و رأی او را برمیگردانند و آخر سر خدا پیشنهاد مفید علمی به نویسنده میکند که «بکوش در کوتاه زمانی که از عمرت باقی است، همه آگاهی های خود را به دیگران منتقل کنی. بنویس، اگر توانستی منتشر کن و در اختیار علاقمندان قرار بده و اگر قادر نیستی، آنها را آماده کن تا پس از تو دیگران منتشر و پراکنده کنند ... این که چرا تو را برای شنیدن آخرین سخنان خود انتخاب کرده ایم خود دلیل محکمی است که حتی ما هم تحت تأثیر نوشته های تو قرار گرفته ایم. و به مؤثر بودن آنها باور داریم ...»
پرسیدم چطور میشود پای خدا را از باور اعتقادی مردم بیرون کشید؟ گفت ساده است. حقایق را به گوش مردم برسانید. واقعیت ها را فاش و دروغگویان را رسوا کنید ... نهیب بزنید و آنها را با سرزنش یا با خود همراه کنید و یا رسوا سازید. نهراسید از این که جماعتی شما را شماتت کنند. نترسید ...»

من به نوبت خود خیلی خوشحال شدم. از مشارکت نویسنده در این نشست با عظمت و بزرگ خدائی در طبقه

هفتم آسمان و گفتگوش با خدا و ملانکه و با بزرگان علم و هنر جهان و به خصوص از پیشرفت وهمگانی شدن زبان فارسی و تسلط همه حاضران به یک زبان واحد. ایکاش نویسنده کنجکاو جستجوگر زمانه ما معلوم میکرد که زبان رسمی سخنگویان در آن نشست چه زبانی بوده است؟

درفصل دوم

خداوند متعال را آماده کرده اند که برای مداوا به زمین بیاورند تا بلکه حالش خوب شود و انشاء الله تعالی بهبودی پیدا کند. برنامه سفر خدا به زمین آماده میشود. به شرطی که کسی جز پاپ اعظم از این سفر آگاه نشود. فرشته ای حامل پیام جبرئیل به واتیکان است. فرشته می رود و پاپ را ملاقات میکند. قرار بر این شده که بیمار در آمریکا با هزینه آن دولت معالجه شود. اتاق مشورت هم اتاق خواب خداوند متعال است.

«خداوند هم پس از شنیدن برنامه سفر خود، با نگاه شیطننت آمیزی گفت: ما آماده ایم بهتراست هرچه زودتر سفرمان را آغاز کنیم و به جبرئیل هم گفت همانطور که اراده کرده ایم، دوست ما در این سفر و در تمام مراحل همراه و در حضور ما خواهد بود. به خصوص در زمانی که پزشکان به معاینه و معالجه ما مشغول خواهند شد. ...» و از این پس نویسنده کتاب به مقام مشاور خداوند بزرگ جهان ارتقاء پیدا میکند. «همراه خدا، جبرئیل امین و سه فرشته که دوتن آنها لباس سفید پرستاری به تن داشتند و نفرسوم مجلس به لباس کشیشی بود از بارگاه پر جلال و جبروت خدا بیرون آمدیم... در آستانه درب خروجی بارگاه، ... کاروانی از ده ها حیوان بالدار پیر و جوان شبیه براق را دیدم که به صف ایستاده اند. عجیب تر از همه این که بر پشت بعضی از این حیوانات کجاوه هایی بود که شبیه آن هارا در فیلم های تاریخی و در عکس های قدیم کشورهای مسلمان و در کتابها و مجلات دیده بودم» البته غیر از آن حیوانات بالدار، لشکر بزرگی هم از فرشتگان با تیرو کمان و مشعل و گرز و سایر اداوات جنگی آسمانی و "محافظین خدا در طبقات هفتگانه آسمان هستند" و جبرئیل پاسخ میدهد که خداوند در همه مسافرتهاش با این دبدبه و کبکبه مسافرت میکند. اینجاست که معلوم میشود دستگاه الهی هم از شر شیطان و اجنه در امان نیست و این لشکر نگهبان برای حفاظت خدای متعال از شر آنهاست! خداوند با جبرئیل و نویسنده در کجاوه های مخصوص وارد واتیکان میشوند. هم خدا و هم جبرئیل و هم راننده آمبولانسی که بیمار را از واتیکان به فرودگاه میبرد، لباس کاردینالی به تن دارند. پاپ مشایعتی از بیمار نمیکند. فقط دستش را از پنجره بیرون آورده، با ادای «کلمات پدر و پسر و روح القدس را بدرقه سفر خدا» می کند. بیمار را بدون تشریفات رسمی با هواپیمای ال ایتالیا از رم به آمریکا میبرند. و آنجا در حالی که «کاردینال بزرگ کاتولیک های نیویورک در معیت تنی چند از بزرگان کلیسای این شهر و شهرهای اطراف در آنجا به انتظار ما بودند ... و ما بیمارمان (خدای عز وجل) را روی برانکاری خوابانده بودیم، همراه پرستاران به آمبولانس نهادیم...» بدین ترتیب، بیمار در بیمارستان بستری میشود.

مقدمات معاینه در بیمارستان شروع میشود و نرسی که برای گرفتن خون به بالین بیمار رفته موفق نمیشود از تن بیمار خون بگیرد. به اتاق دیگر برای اسکن میبرند، پزشک ها دچار حیرت میشوند.

« زیرا هیچ یک از اعضای لازمه حیات اعم از قلب و ریه و رگ و پی و استخوان و غیره در این عکسبرداری مدرن و حساس دیده نمیشود.»

حال جسمانی و معاینات این کاردینال کهنسال بیمار محیر العقول به بیرون از بیمارستان درز میکند. هجوم خبرنگاران و فیلمبرداران نویسنده را دستپاچه کرده، بیم و هراس از فاش شدن مقام بیمار او را به وحشت می اندازد « من از واکنش خود خدا نیز می ترسیدم که به من اطمینان کرده و با طناب پوسیده من به چاهی فرو رفته بود که بیرون آمدنش با کرام الکاتبین بود.»

با مشورت جبرئیل خدا را به جایگاه اولیه اش بر میگردانند.

و خداوند در مقابل پرسش نویسنده که میپرسد «چه ضرورتی داشت که چنین سفر پر مشقتی را به گردن ما گذاشتید؟ قصد و هدفتان از این کار بیهوده چه بود؟ ... خدا با نگاه سرزنش آمیز گفت ... ما برای رضای خاطر

تو ناچار شدیم ترتیبات این سفر را فراهم کنیم تو را همراه خود ببریم تا با چشم خود ببینی و با گوش خود بشنوی و با درک و فهم خود دریایی که مشکل قضیه ما و شما انسانها در کجاست؟ و اینکه چرا ما این همه اصرار داریم که دست از سرما بردارید.»

در پایان این دیدار خدا نفس امید برنویسنده میدمد سفارش می کند: «کارت را ادامه بده و به پایان برسان. نگران هم مباش که امروزه سخن تو به قدر و قیمت خود خریدار ندارد. دوستداران افکار و اندیشه های تو آیندگان هستند. کسانی که حتی هنوز چشم به دنیا نگشوده اند ...»

فصل سوم وصیتنامه خدا.

با ظهور ادیان ابراهیمی، موضوع مقام الوهیت یکتائی خدا شکل میگیرد. خدای پنهان و بی مکان و حاضر در همه جا و ناظر در همه امور دنیا ماهیت کهن خدائی و خدایان را بهم میریزد. خدا که تا آن زمان بین مردم و از مردم بود، به دور دستها میرود. دور واز دسترس بشر، به آسمانهای لایتناهی تغییر مکان میدهد. حضور فعال مایشاء خداوند یکتا، به فرهنگ بشری راه پیدا میکند. پیامبر بزرگوار اسلام به ملاقات خدا میرود. راهنمایش جبرئیل است. ملائکه ای از مقربان درگاه خداوندی، که پیامبر را در سفر آسمانی هدایت میکنند. ملاقات رسول الله با خدای یکتا با نام "معراج"، در فرهنگ اسلامی فصل تازه ای میگذشاید. در ادامه دیدار موسی و نزول ده فرمان در کوه سینا و عروج عیسی به آسمانها؛ و معراج، یادگاری ابدی از آن ملاقات بی همتا در تاریخ بشری ثبت و ضبط میشود. نویسنده اثر، با اعتماد به نفس کاملی که به باورهای ایمانی خود دارد و حقانیت الهی را پذیراست از قول خدا مینویسد:

«رسم است که در موقع تنظیم وصیتنامه بایستی شاهد و گواهی حضور داشته باشد که درستی آن را تأیید کند. از این رو ما هم تورا به عنوان شاهد و گواه وصیتنامه خود انتخاب کرده ایم ...»

گفتگوی بین آن دو ساده و خودمانی، عاری از هرگونه تکلف است. از تشریفات بندگی و خدائی خبری نیست. هماهنگی خدا با سخنان ساده دلانه نویسنده، طبع والای خداوند عادل و مهربان را به اذهان تنیده درخشونت مطلق هموطنان تداعی میکند.

طرح معضلات با آفریدگار جهان به زمانه ای که ظلم و فساد حاکم سراسر جهان را پوشانده است، عجز و درماندگی اندیشه آفریدگار هستی را توضیح میدهد.

وصیتنامه خدا با امضای "خدای یکتا، یهوه/ پدر آسمانی / الله اکبر" تکمیل میشود. امضاها با لقب های سه گانه که در متن وصیتنامه خدا آمده است، عدالت خدائی و یکسانی ادیان را یادآور میشود. حال آنکه رفتار و کردار انبیا و کتب آسمانی و احکام و شارحان و مناسک مذهبی چنین چیزی را روایت نکرده اند و نیست. تضادها و تفاوت های فاحش ادیان و، بی خبری از تمایلات آزمندانه خود برگزیده ها، که بعنوان نماینده خدا پایه و اساس جنگ وجدال مذهبی را پی ریخته اند و، در این میان خدای متعال نیز با سکوتش یار و یاور آنها شده؛ از نظرگاه نویسنده دور نیست، اما زیاد نمیخواهد پا پیچ شود. گذشته از آن برای خواننده معلوم نشده که نویسنده با چه زبانی با خدا حرف زده بطور قطع ایشان عربی نمیداند، آیا خدای قرآنی عرب با زبان های فارسی و فرانسه آشناست؟ البته در افسانه ها آمده است که حضرت سلیمان و نوح با زبان اجنه و ملائکه و جانوران آشنا بوده یا رستم، پهلوان افسانه ای ایران با اژدها سخن گفته و حرف همدیگر را کاملا فهمیده اند. اینکه نویسنده در این باره سکوت کرده و اصلا به فکر توضیح نیفتاده، از یگانگی خود و خدایش روایت میکند.

سروده زیبا و پرمغز بیدل یادم آمد :

نیستم آگه چه دارد خلوت یکتائی اش / اینقدر دانم که آنجا هم همین من بوده ام.

فصل چهارم وصیتنامه من

نویسنده خوش ذوق "وصیت نامه خدا" دنیای پس از مرگ را با آذین بندی های زیبا توصیف میکند. به روایت از قرآن از شخصیت های عزرائیل و عزازیل میگوید. شرح کوتاهی دارد درباره مراسم تدفین مسیحیت و اسلام، البته با یادآوری مزایای پیشرفته مسیحیان؛ غرقه در رؤیاهای مرگ و پس از مرگ، عنکبوت کوچکی را میبیند و جای عزرائیل میگیرد، خوشحال از اینکه حداقل با هیبت و شکل شمایل آن آشناست، نفس راحتی میکشد که لحظاتی بعد چرت زدن آن حشره، افکارنویسنده را بهم میریزد. تا جائیکه میگوید یا میپندارد که: «به این نتیجه رسیدم که من مُرده ام و باید خاک بشوم و ...» البته بهم ریختن خیال و واقعیت و تسری این صفت، به حالت موت شیوه خاص نویسنده است که باید در قالب آن پیام اصلی خود را به مخاطبین برساند.

با نکیر و منکر ملاقات میکند، بی کمترین و کوچکترین خوف و هراس، حتا بدون پرسش و پاسخ. و عزرائیل با مهربانی مراسم کفن و دفن را انجام میدهد و نویسنده را در خواب ابدی رها میکند.

روزنه ای از دنیای دیگر، دریچه ای از دنیای تازه و شاداب و عطرآگین است که به روی او گشوده میشود. برگ های پایانی کتاب، پیام نویسنده است در بیداری خواب رفتگان از گران خوابی قرون و اعصار؛ تلنگریست به انبوه معتادان جهل که با زبانی ساده و دلسوزانه دردهای کهن عقب ماندگی را توضیح داده است.

لندن - یکم جولای ۲۰۱۱

بهرام معصومی نویسنده و پژوهشگر ایرانی

معرفی و نقد کتاب

وصیت نامه خدا

در نشریه نیمروز

اثر هوشنگ معین زاده

بار دیگر یکی از آثار ارزشمند دوست نویسنده و پژوهشگر فرزانه هوشنگ معین زاده زیر عنوان «وصیت نامه خدا» در دستری همگان قرلر گرفته است.

کتاب در ۲۷۵ صفحه و قطع وزیری توسط انتشارات آذرخش انتشار یافته و همانطور که از عنوان آن مفهوم است به صورت داستانهای تخیلی پیرامون الهیات، مسائلی را مورد بحث و بررسی قرار می دهد.

از هوشنگ معین زاده تا کنون آثاری به نام: خیام و آن دروغ دلاویز! (بهشت)، هفت خوان آخرت (دوزخ)، آنسوی سراب، آیا خدا مرده است؟، بشارت- خدا به زادگاهش باز می گردد، ظهور، حکایت من و امام زمان و پیامبران خرد در پیکار با تاریکی هزاره ها(از شهریار شیرازی) منتشر گردیده که همگی با استقبال و توجه عمومی روبرو و به چاپهای بعدی دست یافته اند...

در نخستین نگاه حتی به فهرست مطالب، افسانه ققنوس بر فکر آدمی نقش می بندد که تشابه شگفت آوری با سرگذشت ایران مقدسمان دارد. همان مرغی که چون عمرش به پایان برسد، هیزم فراوانی گرد آورد و بر بالای آن نشیمن گیرد و سرودن آغاز کند و مست گردد و بال بر هم زند بدانگونه که آتشی از بال او بجهد و در هیزم افتد و در آتش آن بسوزد و از خاکسترش تخمی حادث گردد و از آن مرغ ققنوس دیگری پدید آید.

با تلاش های ارزنده ای که از سوی ایرانیان با وجود امکانات بسیار اندک در راستای روشنگری و آگاهی که تنها راه رسیدن به خوشبختی و سعادت از دشت تاریک بی خبری و بی خردی است و همچنین مبارزه با بی عدالتی در جامعه و استعمار و استثمار می شود. همواره در قعر ضمیر خود این احساس را داشته ام که رسالت ایران به پایان نرسیده و کشوری نام آور، زیبا و سعادت مند خواهد شد. اینکه ایران سرزمین شگفتیها و سخت جان ترین کشورهای دنیاست، سخنی درست است. بزرگترین و دلاورترین زنان و مردان را می توان در این سرزمین اهورایی در گذشته و حال سراغ گرفت و به راستی اگر ایران و ایرانی همچنان زنده و انوشه است، دلیل آن بوده که در سراسر تاریخ از اندیشیدن و چاره جستن باز نایستاده و در نهایت بر سلطه گران، فریبکاران و زورگویان پیروز شده است.

معین زاده این اثر را به هادی خرسندب، شاعر و طنزپرداز بزرگ ایران تقدیم نموده است و می نویسد : من هم مانند اکثریت قریب به اتفاق هم میهنانم هادی خرسندی شاعر و طنز پرداز بزرگ کشورمان را صمیمانه دوست دارم. ستایشگر سروده های ناب و طنزهای شیرین و تلخ او هستم و تلاش های بی وقفه سی ساله اش را در امر روشنگری تحسین می کنم.

تاریخ پر فراز و نشیب ایران ما نشان می دهد که همیشه در روزگاران تلخ که سلحشوران کشورمان از نبرد با دشمنان باز می ماندند، فرهنگ سالاران این سرزمین پا به میدان می گذارند و پرچم مبارزات مردم ایران را به دوش می کشند.

یکی از آخرین سروده های هادی خرسندی که در واقع ندای مبارزان راستین ملت ایران است، سروده ماندگار زیر است :

های که من مرتکب خیبط دگر نمی شوم باز در این مبارزه خاک به سر نمی شوم
شعار مرگ و زندگی برای کس نمی دهم اسیر مرده زنده یک دو نفر نمی شوم
سبز اگر که گشته ام، بگو به مدعی که من رنگ علف شدم، ولی خوراک خر نمی شوم

کتاب در مجموع از پنج فصل تشکیل شده است، که با «در آستانه سفر به دنیای دیگر» آغاز و با «پایانه، آرزوهای من» خاتمه می‌یابد. در دیباچه‌ای که هوشنگ معین زاده بر این کتاب نوشته است می‌خوانیم:

مرگ یک واقعیت است. هر موجودی چه عینی و چه ذهنی، چه حقیقی و چه صوری، به هر شکل و خصوصیتی که زاده بشود، لاجرم روزی هم باید تن به مرگ بدهد. تنها چیزی که در عالم هستی مرگ ندارد، ماده است که همه چیز از آن نشأت می‌گیرد، چه جهان و چه حیات. در این میان دو مفهوم زمان و مکان که یکی دایه و دیگری خانه ماده است، از ازل با آن بوده اند تا ابد هم با او خواهند ماند. بنابراین، خدای کنونی هم به هر نام و نشانی، با هر صفتی که برای او قائل باشیم، قاعدتاً مثل هر موجودی روز و روزگاری باید بمیرد. همچنانکه هزاران خدا در طول حیات بشر زاده شده اند و مُرده اند. در این میان بی شک کسانی که از نام او سود می‌برند، اصرار خواهند داشت که وی را به دروغ زنده و جاودان قلمداد کنند. ولی با قوانین ثابت طبیعت و آگاهی تدریجی بشر به روند هستی، تلاش آنها هم بی نتیجه خواهد ماند.

پس حیرت نکنیم و نگران نباشیم که خدای کنونی نیز یک روزی، مانند خدایان دیگر بمیرد. برعکس، خوشحال باشیم که این بار خدای در شرف مُردن، با باورمندان خود سخن می‌گوید و برای دوران پس از خود، تکلیف آنان را روشن می‌سازد. «وصیت نامه» اش را بخوانید، «هفت فرمان» تازه اش را با خرد خود بسنجید و ببینید که خود او چگونه به قضایا نگاه می‌کند و با چه زبان و منطق ساده‌ای لزوم رفتن خود را شرح و طلوع مجدد دوران بی‌خدایی را نوید می‌دهد.

در فصل سوم (صفحه ۱۵۵) وصیت نامه خدا که با عنوان کتاب همخوانی دارد، از قول خدا می‌نویسد: «انسانها وقتی پیر می‌شوند و می‌فهمند که عازم رفتن هستند، وصیت نامه‌ای تنظیم می‌کنند تا بازماندگانشان از آخرین خواسته‌های آنها آگاه شوند. او با ادای این جمله با تبسم اندهباری افزود: «ما هم مثل تو پیر شده ایم»، زمان رفتن ما هم کم کم دارد فرا میرسد. از اینرو قصد داریم مثل شما انسانها برای دوران پس از خود وصیت نامه‌ای تنظیم کنیم تا اگر از صحنه زندگی شما انسانها بیرون رفتیم مثل خدایان دیگر بدون وصیت نامه دنیا را ترک نکرده باشیم.

در غرب صدها نمونه از این نوع آثار به زیور چاپ آراسته گردیده است و به درستی در راستای بیداری و آگاهی توده مردم هم تأثیر گذار بوده اند که مشهورترین آنان اثری از دانتته الیگری شاعر ایتالیایی به نام «کمدی الهی» که در سال ۱۳۳۵ خورشیدی توسط شادروان دکتر شجاع الدین شفا به فارسی نیز برگردانده شده است.

دانتته نیز اثر بزرگ خود «کمدی الهی» را در دل قلب عصر سیاه و خفقان آلود موسوم به قرون وسطی سرود. وی در آن کتاب از مراحل دوزخ و برزخ و بهشت گذشته تا عاقبت در آخرین مرحله بهشت به دیدار خدا رسید.

کتاب «وصیت نامه خدا» هر خواننده را به تفکر و تعمق وامی‌دارد. موشکافانه به ضرورت خانه‌تکانی فرهنگی می‌پردازد و تنها راه چاره را بیداری و آگاهی مردم سرزمینمان می‌داند. ظلم و ستمی که امروزه بر زنان و مردان و دختران و پسران عزیز ایرانی توسط رژیم خودکامه عرب تبار و فاسد رواداشته می‌شود، نتیجه صدها سال غفلت و بی‌تفاوتی نسبت به دکانداران دینی می‌باشد.

ضمن توصیه مطالعه این اثر ارزشمند و آموزنده، سطوری چند از فصل پنجم (پایانه) را با هم می‌خوانیم و امیدواریم که باز هم شاهد انتشار آثار دیگری از ایشان باشیم.

«...با آمدن اسلام بود که عرب‌ها بر فرزندان اسرای ایرانی که در خانه و ملک و مزرعه آنها کار می‌کردند، نام‌های عربی می‌گذاشتند. پس از روی کار آمدن سلسله صفوی و شیعه مذهب کردن مردم ایران نیز رسم و رسوم تازه‌ای در نامگذاری رواج پیدا کرد که متأسفانه تا به امروز همچنان ادامه دارد.

از زمانی که شاه عباس، مقتدرترین پادشاه صفویه خود را «کلب آستان علی» نامید، به مصداق مثل معروف «الناس علی دین ملوکهم»، مردم نیز از او پیروی کردند و به حای این که نام فرزندانشان را از اسامی بزرگان کشورشان و یا قهرمانان ملی و میهنی خود انتخاب کنند، نام‌هایی مانند غلامعلی، غلامحسن، غلامحسین، غلامرضا و یا عبدالعلی، عبدالحسن، عبدالحسین، عبدالرضا و بدتر از همه اسامی مانند گداعلی، کلب علی و غیره می‌گذارند که خود به خود

فرزندانشان را از همان دوران طفولیت با این القاب حقیر، به غلامی و بندگی مشتی عرب که هیچ هنری جز غارتگری و آدمکشی نداشتند، وامی دارند. کاری که هیچ یک از ملل و اقوام دیگر با دشمنان سرزمین خود نکرده و نمی کنند.

این رسم شرم آور را فرزندان سرزمین ما باید به کلی از میان بردارند و برای فرزندان خود نام هایی را انتخاب کنند که نشان دهنده ارزش والای پدران و مادران نام آورشان باشد که برای سرزمینشان تلاش و فداکاری و جانفشانی کرده اند، نه نام مشتی عرب که جز دشمنی با ایران و ایرانی هیچ هنر و امتیازی نداشته اند.

به نقل از هفته نامه نیمروز

شماره ۱۱۰۰ دهم دسامبر ۲۰۱۰

وصیت نامه خدا

نوشته : هوشنگ معین زاده

به فلم : شاهرخ احکامی

به نقل از میراث ایران شماره ۶۰

از نویسنده ارجمند هوشنگ معین زاده تا به حال «خیام و آن دروغ دلاویز!»، «آنسوی سراب»، «کمدی خدایان- هفت خوان آخرت»، «آیا خدا مرده است؟»، «بشارت، خدا به زادگاهش باز می گردد»، «ظهور، حکایت من و امام زمان» و اینک «وصیت نامه خدا» به چاپ رسیده است.

نویسنده با اولین کتابش «خیام و آن دروغ دلاویز!» شهرت بسزایی یافت و در ردیف نویسندگان شناخته شده ایرانی برون مرز در آمد.

«وصیت نامه خدا» شامل تعریف خدا، مقدمه، فصل یکم: در آستانه سفر به دنیای دیگر، فصل دوم: اعزام خدا به بیمارستان، فصل سوم: وصیت نامه خدا، فصل چهارم: وصیت نامه من و فصل پنجم: پایانه، پایانه آرزوی های من می باشد.

معین زاده در نتیجه گیری تعریف خدا می نویسد: خدای واقعی به آن معنایی که می تواند باشد، در درون تک تک ما است. هر انسانی با خدای خود زاده می شود، با او زندگی می کند و وقتی هم می میرد، بی آن که عرصه هستی را ترک کند، به قالب های دیگر می رود تا سهمی در پایداری حیات بر عهده بگیرد... وقتی که مشتی آدم های شیاد به نام «خدا» امر و نهی می کنند، خون می ریزند و انسان ها را در آتش کین و آز خود می سوزانند، دیگر چنین خدایی موضوعیت تعریف شده اش را از دست می دهد. پس چه بهتر که این نوع خدایان از باور مردم هم کنار گذاشته شوند...

یادمان هم باشد که خدا پرستی ربطی به پیغمبر پرستی ندارد. وقتی من پذیرفتم که خدایی هست که یکتاست، لزومی ندارد که مقید هم باشم که از شریعت این یا آن پیغمبر پیروی کنم.

هوشنگ معین زاده در دیدارش با خدا می خوانیم: خدای عز و جل می گفت:

مهم این نیست که ما دارای چه صفاتی هستیم و از چه صفاتی محروم می باشیم، مهم این است که پیغمبران هر چه را خود نداشتند و آرزویش را می کردند، بدون رعایت هیچ ضابطه ای به ما داده اند. آنها چنان ما را در لابلای تارهای به هم پیچیده این صفت ها گرفتار کرده اند که نمی دانیم چطور خود را از دست آنها رها سازیم...
.....خدا می گفت: راه چاره این است که ما را از باور ایمانی مردم بیرون بکشید. تا روزی که پای خدا در میان باشد، بشر دست از این توهمات بر نخواهد داشت. آنهایی که به نام و به بهانه خدا، نان می خورند تا زمانی که خدا در مرکز اعتقادات دینی مردم باشد، دست از سر آنها بر نخواهند داشت و در به همین پاشنه ای خواهد چرخید که از گذشته های دور می چرخید.

خدا در وصیت نامه اش می نویسد: و به صراحت اعلام می داریم که در هیچ یک از کشمکش هایی که به نام ما در میان انسانها به وقوع پیوسته است، چه مستقیم و چه غیر مستقیم دخالت نداشتیم. با این حال از همه انسانهایی که به نام ما در حق شان ظلم و ستم شده است، پوزش می خواهیم، شرمنده هم هستیم که برای ممانعت از این بی عدالتی ها کاری نکرده ایم که در واقع توانایی آن را نداشتیم.

در پایانه آمده : اگر یک روز توانستیم قلاده عبودیت و تقلید را از گردن خود باز کنیم، آن وقت می توانیم برای احقاق حقوق خویش قدم برداریم. در این مرحله نیز باید نخست افراد جامعه را با تعلیم و تربیت برای احقاق حقوق شان آماده سازیم

در پایانه آرزوهای من می خوانیم:.... من آنچه را که برای میهنم و هم میهنانم آرزو می کنم در این کتاب نوشتم و یقین دارم که هزاران هزار ایرانی دیگر چه در غربت و چه در درون کشور همین آرزوها را دارند....
سده هاست که ملت ما در زیر انبوه خاکستر باورهای کهنه و بی پایه و اساس که بیگانگان بر سر مردم مملکت ما ریخته اند در خواب غفلت به سر می برند. اینک زمان آن فرا رسیده که این ملت کهنسال تاریخ از خواب غفلت دیرینه بیدار شود و ققنوس وار خود را از دل خاکستر پر از نکبت و محنت هزار ساله بیرون بکشد و جایگاه شایسته ای را که در شأن ملت ایران است، در جهان و در میان ملل متمدن کنونی به دست آورد.

پیام یک دوست از ایران

فیس بوک *à moi*

(afficher les détails 13:38 (Il y a 30 minutes

درود

استاد معین زاده عزیز، با درودی دیگر بار و پیشکش دوباره‌ی شادباشِ نوروزی. در این چند روز ابتداییِ نوروز، فرصتی دست داد تا کتاب "وصیت‌نامه خدا" را با دقت بخوانم. اگرچه پیشتر سی صفحه‌ی ابتدایی آن را خوانده بودم اما هیچگاه در طول سال گذشته، مجال مطالعه‌ی کامل این اثر فراهم نشد. در این چند روز، چنان مسحورِ قلم و پیام‌تان شدم که وصف ناشدنی است. همان احساسی که در بیست و یک سالگی با خواندنِ خیام و آن دروغِ دلاویز به من دست داد، باز بسرانجام آمد. هنگام خواندنِ بخش شاهکارِ کتاب که همانا "وصیت‌نامه" خدا بود، گوش به چند آلبومِ گوناگونِ موسیقی بی‌کلام سپرده بودم که بگونه‌ای باورنکردنی، ملودی با واژه همسفر گشت. در آن حالتِ عجیب، به موسیقی برگشتم و با دیدنِ نام آهنگ، شگفت‌زده شدم:

Kiss the Earth by Johannes Linstead

براستی که دست‌مریزاد به قلم و کلام شما. مطمئن باشید استاد که پیام شما در آینده‌ی ایران، چونان درفشی برافراشته، در اهتزاز خواهد بود.

همیشه بمانید

فرزند شما: م.م.م.

نامه از از ایران در باره کتاب وصیت نامه خدا

با دورود خدمت استاد بزرگوار خودم جناب آقای هوشنگ معین زاده عزیز دورود من را از شهر که به شهر یاقوت های سرخ(انار) معروف است پذیرا باشید دورود من را از کشوری که ۱۰٪ بر ۹۰٪ حکومت میکنند و آنهم از نوع حکومت اسلامی از نوع اسلام ناب محمدی پذیرا باشید دورود من را از کشوری که ملاک قبولی در دانشگاهها ریش است نه سواد و ملاک استخدام در اداره و شرکت و آموزش و پرورش و.....

تائید روحانی مسجد و شرکت در مراسم نماز عبادی و سیاسی جمعه است(حج فقرا) و شرکت در مراسم خرافی سینه زنی و زنجیر زنی و قمه زنی است پذیرا باشید از کشوری برای شما نامه مینویسم که جوانان آن در زندانها بجرم طلب حقوق انسانی خود که حق هر انسانی است مورد تجاوز جنسی قرار میگیرند از کشوری برایتان مینویسم که رتبه اول را در فرار مغزها را در دنیا بخود اختصاص داده است.

آقای معین زاده گرامی از من خواسته بودید که بعد از خواندن کتاب جدید شما "وصیت نامه خدا" نظرات خودم را برای شما بیان کنم اینجانب پس از خواندن ۱۰۰ صفحه از کتاب شما در نامه ای نظرات خود را برای شما بیان کردم نمیدانم که آن نامه را خواندید یا نه؟؟ هم اکنون در ایران ساعت ۱۶:۲۲ روز یکشنبه ۸۹/۹/۱۴ است من امروز ۲ بار بخش پایانی کتاب شما را خواندم در مورد آروزهای شما و آن هفت مورد نصیحت برای نسل جوان ایران (در کتاب خود از آن ۷ مورد بعنوان وصیت یاد کرده بودید) که با توصیه دوست خود اقدام به نوشتن آنها کرده بودید

مورد اول که من را تحت تاثیر قرار داد این بود که برای رها شدن ایران از دست اشغالگران اسلامی آن از هیچ کوششی جهت روشن شدن ذهن ما جوانان دریغ نکرده اید و این کوشش قابل ستایش است و باید جوانان ما با خواندن کتاب های شما قدر این روشنگری و دلسوزی را بدانند.

مورد دوم که واقعا مرا تحت تاثیر بسیار شدید قرار داد سخن زنده یاد "احمد کسروی" بود که شما بجا و درست به آن اشاره کرده اید:

ملت ایران یک حکومت به آخوندها بدهکار است هرچه زودتر این بدهی را بپردازید زودتر از شر آنها آسوده میشوید

ناخودآگاه با خواندن این جمله از زنده یاد احمد کسروی اشک از چشمانم سرازیر شد نوشته های کسروی همانند یک فیلم از جلوی چشمانم عبور میکرد چون من تمام کتاب های احمد کسروی را خوانده ام "شیعه گری/ بهایی گری/ ورجاوند بنیاد/ صوفی گری/ امروز چاره چیست/ سرنوشت ایران چه خواهد بود/ خواهران و مادران ما/ دادگاه/ زندگی من/....."

یاد خاطرات وی از یه مدرسه فرستادن برادران کوچکتر کسروی افتادم که به مکتب نفرستاد و کل فامیل به وی خرده می گرفتند که در مدارس جدید درس شیطان به بچه ها یاد میدهند یاد زمانی افتادم که در تبریز و با و سالک آمده بود و مردم بجای مراجعه به دکتر که ارمنی بوده قرآن ها را داخل بچه کرده و با چوب بالای سر درب خانه ها آویزان کرده بودند و یاد سخت کوشی وی افتادم که چگونه در سرما و یخبندان برای امر قضاوت از تهران به دماوند و به مازندران میرود با پای پیاده و چگونه با فروش کتاب ها خود شکم خود و خانواده خود را سیر میکرد و

و یاد این که چگونه قیام شیخ خزعل را در خوزستان را با کمک رضا شاه فقید خنثی کرد. و یاد اینکه چگونه

با این مرد نترس و آگاه و با جرأت رفتار کردند و چگونه وی را کشتند. افسوس و ۱۰۰ افسوس که از ازل تا ابد هرکس حرف حساب بزند و روشنگری کند و با جهل و خرافات مبارزه کند کشته خواهد شد ولی بقول سعدی شیراز:

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش به نکویی نبرند

درست است که شادروان احمد کسروی را کشتند آن هم در جایی که مرکز داد خواهی بود، ولی پس از سالها از کشته شدن وی آثار وی هنوز که هنوز است در دست روشنفکران و آزادی خواهان ایران دست به دست میگردد و روشنی بخش راه آنها خواهد بود و وی و آثار وی هنوز زنده است.

مورد سوم: وقتی که کتاب وصیت نامه خدا را میخواندم در جایی که شما ذکر کرده بودید بعد از مرگ من تکلیف این راهی را که پیش گرفته اید چه خواهد شد یک غم به سراغ من آمد که دیگر هوشنگ معین زاده نخواهد بود که با نوشتن کتاب چراغ راه را به ما جوانان نشان دهد تکلیف چه خواهد بود؟؟؟ ناگهان ندایی از داخل وجودم به من گفت تا زمانی که آثار استاد معین زاده دست به دست در ایران و جهان میگردد و همانند چراغ راه برای ما خواهند ماند، چراغی که هرگز خاموش نخواهد شد با خود گفتم علی دشتی و احمد کسروی و شجاع الدین شفا و سایر روشن فکران با وجود این که در میان ما نیستند، ولی آثار این بزرگواران در میان ما وجود دارند و آنها با آثار خود هنوز زنده هستند.

مورد چهارم: درست است که مرگ یک واقعیت است ولی من با خواندن کتاب جدید شما غمی وجودم را فرا گرفت که ناشی از این بود که مبدا پس از رفتن شجاع الدین شفا از میان ما شما را هم از دست بدهیم این خیلی برای من سنگین خواهد بود دوست دارم که در زمان زنده بودن شما بساط جمهوری وحشت در ایران برچیده شود تا شما و سایر آزادی خواهان ایران شاهد به ثمر رسیدن زحمات خودشان باشند.

مورد پنجم: شما در کتاب خود (در بخش پایانی) با نوشته های خود حرف آخر را زده اید راه را به ما نشان داده اید راه سعادت و خوشبختی سایر ملت ها را بطور واضح و روشن بیان کرده اید و مقایسه کرده اید. و راه رسیدن به سعادت و خوشبختی را برای ایرانیان را هم توضیح داده اید. حال نوبت ما است که با یک تصمیم عقلانی درست برای خود خوشبختی را انتخاب کنیم یا با ندانم کاری بدبختی را انتخاب کنیم!! به نظر من شما کار را تمام و کامل کرده اید و حال نوبت ما است که نصیحت ها و تجربیات شما را بکار بندیم تا به خوشبختی و سعادت برسیم هرچند که این به هوش و ذکاوت هر شخص مربوط میشود که از گفته های شما نهایت استفاده را بکند یا خیر! چون در ایران مردمانی هستند که با خواندن و آگاهی گرفتن هنوز در همان راه اولیه خود باقی خواهند ماند. و متأسفانه تعداد این افراد زیاد هستند.

مورد ششم: شما بخوبی نقش عقل را در فرماندهی و راه بری انسان توضیح داده اید همانطوری توضیح کامل تر آن را در کتاب پیامبران خرد خود توضیح داده اید. حال در جامعه ای که قدرت فکر کردن را هم با خرافات از مردم گرفته است چه انتظاری از آن جامعه میتوان داشت؟؟

مورد هفتم: شما در صفحه ۲۴۰ کتاب خود نوشته اید وقتی که در عالم مرگ به سر میبردید نگران این بوده اید که:

"به کجا میرویم" را خوب بیان نکرده اید. نگران بوده اید که یک سری از مطالب را که باید بیان میکردید بیان نکرده اید و وقتی از عالم مرگ فارغ شدید و بیرون آمدید (با کنار زدن پرده اتاق و تاییدن نور خورشید به شما) شروع به نوشتن برای بیان مطلب فوق کرده اید. حال به نظر من که همانند نظر خود شماست بهتر نیست که قبل از اینکه اتفاق ناگواری برای شما اتفاق افتد آنچه که برای روشنگری و نجات نسل جوان جامعه ایران نیاز باشد را بطور خلاصه نه به سنگینی صفحات کتاب "وصیت نامه خدا" برای این نسل سوخته ایران بیان کنید. هرچند که شما این کار را در انتهای کتاب جدید خود کرده اید، ولی منظورم اینست که گزیده ای از بهترین ها را بصورت یک کتاب یا یک کتابچه ۲۰ الی ۴۰ صفحه ای بیان کنید که چکیده ای از نصیحت های شما برای

جوانانی باشد که وقت خواندن کتاب ۳۰۰ صفحه ای را ندارند {چکیده ای از آثار منتشر شده خود شما}.
مورد هشتم: پیشنهاد می کنم که همانند نویسندگان سالهای گذشته (دستی / کسروی / شفا / ...) کتابی را تحت عنوان زندگی من بچاپ برسانید که شامل تجربیات و خاطرات و پیروزی ها و شکست های شما در زندگی و چگونگی رسیدن به جایگاه کنونی که نویسنده موفق هستید، چیزی بیشتر از آنچه که در وبسایت خود گذاشته اید {

باشد که ما جوانان که هنوز اول راه هستیم از زندگی شما درس بگیریم و شما را سر مشق زندگی خود قرار دهیم.

مورد نهم: با توجه به اینکه جامعه ایران جامعه جوانی است و جامعه روبه گذار است و جوانان این جامعه با توجه به علم و تکنولوژی جدید {ماهواره/ادیوهای جدید/ کامپیوتر/ اینترنت/ شبکه های اجتماعی جدید که شامل: (فیس بوک/تویتر/یوتیوب) و ایمیل و فضا های مجازی (چت و.....)} جوانان ایران زمین دیگر مانند پدران و مادران خود فکر نمیکنند و روشن فکر شده اند این فکر نو و جدید جوانان در برخی از موارد اختلاف سلیقه های را بین پدران و مادران و فرزندان بوجود میآورد که در بعضی از موارد کار بیخ پیدا میکند و فرزندان خود را مرتد میخوانند و شما خود میدانید که در اسلام ناب محمدی با فرد مرتد چگونه برخورد خواهد شد (مرگ و اعدام) حال رهنمود و نصیحت شما برای از بین بردن مسله چیست؟؟ لطفا راهنمایی کنید که من نیز خود دچار این مساله میباشم!!!!

مورد دهم: از جایی که شما در آخر کتاب "وصیت نامه خدا" بیان کرده اید که هر کس باید از خانواده (جامعه کوچک) خود شروع به روشنگری و ساختن جامعه بزرگ خود را که همان اجتماع است را انجام دهد، حال با توجه به اینکه در ابتدای به دنیا آمدن فرزند در یک جامعه کوچک (خانواده) در گوش وی اذان و اقامه میخوانند و به و زن موهای نوزاد طلا و یا پول به ضریح اجنبی هایی که در خاک پاک ایران مدفون هستند میریزند و.....
و یا نوزاد خود را بشکل کودکی که در روز عاشوار بدست پدر خود به قتلگاه رفت و کشته شد (علی اصغر پسر کوچک حسین) در میآورند و.....میخواهم بگویم که خرافات از ابتدای زاده شده شدن در نهاد یک انسان نهاده میشود حال سوال من اینست که تا چه زمانی این خرافات در جامعه ما ماندگار خواهد شد؟؟ با توجه به اینکه هم شما و هم من میدانیم " که با یک گل بهار نمیشود" و اگر من از خانواده خود شروع کردم به روشنگری و مبارزه با خرافات و جهل، این بچه من در تماس با همسالان خود که تحت تاثیر خرافات هستند کم کم تاثیر پذیر میشود. همانطور که میدانیم که جامعه بر فرد تاثیر میگذارد، بگذریم که در مدارس ایران بطور عملی خرافات تزریق میشود و شتشیوی مغزی انجام میشود و خواه و ناخواه در مدرسه بچه خرافی میشود با توجه به اینکه در بالا اشاره شد که شرط قبولی در آموزش و پرورش اینست که خرافی باشی و نماز جمعه برو باشی و سینه زن امام حسینی باشی که بخاطر قدرت و زن کشته شد یعنی اینکه معلم ما هم خرافی است و خرافات تزریق میکند بجای مبارزه با جهل و بیسوادی و.....

به نظر من با توجه به اینکه ۳۵ سال از عمر خودم را در جمهوری وحشت سپری کرده ام بهتر است اول این جمهوری وحشت سرنگون شود با آن اسلام ناب محمدی و سپس مردم به ساختن جامعه کوچک خود و سپس به ساختن جامعه بزرگ خود (اجتماع) بپردازند. میخواستم نظر شما را در مورد این مساله را هم جویا شوم؟
در پایان سخن بار دیگر از تلاش های شما در زمینه تحریر کتاب "وصیت نامه خدا" و سایر کتاب های ارزنده خود که جهت روشنگری ما جوانان ایران زمین به رشته تحریر درآورده اید صمیمانه تشکر و قدردانی میکنم با آروزی سلامت و طول عمر برای شما و خانواده محترم شما.

به امید دیدار شما که یکی از آرزوهای من است با تشکر و تقدیم احترام و سپاس مجدد از شما برای ارسال کتاب

* نام و نشان نویسنده این نامه حذف شده، تا مشکلی برای او ایجاد نگردد

در باره کتاب وصیت نامه خدا

اثر هوشنگ معین زاده

سایت جارنیوز

آخرین بروز رسانی مطلب

جمعه ، ۲۱ آبان ۱۳۸۹

هوشنگ معین زاده نویسنده، پژوهشگر و متفکر ایرانی،

هفتمین رمان فلسفی خود را با نام «وصیت نامه خدا» منتشر کرد .

در میان فرزاندگانی که در سی سال گذشته به امر روشنگری پرداخته اند، هوشنگ معین زاده با شیوه ابداعی خود و آثار بی نظیرش از جایگاه ویژه ای برخوردار است تا جایی که زنده یاد استاد شجاع الدین شفا، او را پایه گذار رمان فلسفی در ادبیات ایران شمرده است.

معین زاده در کتاب جدید خود بار دیگر یکی از مسائل عمیق فلسفی را که به مبحث خدا و دوران بیدایی بشر مربوط می شود، به بررسی کشیده است. او با بیانی ساده و قلمی شیرین بخشی از تصورات و توهمات مربوط به باورهای اعتقادی جامعه انسانی را تجزیه و تحلیل می کند و خواننده را همراه خود به حوزه تفکر و اندیشه می کشاند. قصد او این است که در لابلای مسائل فلسفی واقعیت ها را از پندارهای واهی بیرون بکشد و به تماشا بگذارد. کاری که تا کنون کمتر فیلسوفی به این شیوه مسائل فلسفی را برای همگان مطرح ساخته است.

معین زاده در دیباچه «وصیت نامه خدا»، با قاطعیت می نویسد : تا به امروز هیچ کس خدا را تعریف نکرده است، نه پیغمبران و نه عارفان، نه فیلسوفان و نه اندیشمندان، بلکه همه این بزرگواران به شرح و تفسیر صفات خدا پرداخته اند. بی آن که چیستی و کیستی او را مشخص سازند. از اینرو خود او برای اولین بار خدا را تعریف می کند.

در پیش گفتار کتاب نیز به پاسخگویی کسانی می پردازد که حضور ناملموس خدا را به بهانه تکیه گاه بودن مردم ضروری می شمارند.

در مقدمه کتاب نیز دلیل و چگونگی خدا پرست شدن مردم را به روشنی به تصویر می کشد و به آنهایی که می گویند خدا پرستی در ذات و فطرت انسان است، به باد چالش می گیرد و نادرست بودن این برداشت فریبکارانه را بر ملا می سازد.

معین زاده از این هم پا فراتر مینهد و به آفرینش خدا میپردازد. او را تا مسند انسانی از آسمان خیال بشر به زیر میکشد و حتی بخود اجازه میدهد، خدای ساخته شده بدست و ذهن بشر را در لابلای نوشته زیبای خود به محاکمه بکشد و برای این کار در تلاش است با او وارد میدان نبرد شود.

معین زاده قدم در راهی طولانی میگذارد و از خدای جاوید پیکر انسانی میسازد با او به مبارزه میپردازد و موفق هم میشود زیرا این خدای من و تو از نویسنده کتاب میخواهد با او همگام شده مانند او وصیت نامه خود را بنویسد و در خانه اش بخوابد.

اگر دیگران از زمان ظهور بشر تا امروز موفق نشدند از خدا یک موجود انسانی بسازند، معین زاده در این راه موفق شده و باید با جرات گفت، در جهان امروز که اکثر صحبت از خدای مطلق، چه مهربان و چه خشمگین و بی رحم دارند، از خدا انسان ساختن قدرت و جرات می‌خواهد که من آن را به مفهومی دیگر، یعنی شهامت مینامم.

پس از این آگاهی‌ها، او داستانش را با دیدار خدای پیر و بیمار و درمانده آغاز می‌کند. در صحنه‌های تلخ و شیرین قصه‌اش، خواننده را پا به پای خود با مفهوم خدا آشنا می‌سازد و از زبان خود خدا واقعیت‌اش را بازگو می‌کند. خدایی که او را به عنوان شاهد و گواه وصیت‌نامه‌اش انتخاب کرده و به بارگاهش طلبیده است. خدایی که از او می‌خواهد که وصیت‌نامه و فرامین هفتگانه‌اش را مانند موسی به آگاهی مردم بویژه خداپاوران برساند.

در بخش پایانی کتاب و در آخرین دیدارش با خدا، او با تأثر فراوان به معین زاده می‌گوید تو هم مثل من پیر شده‌ای و بهتر است پیش از مُردن وصیت‌نامه خود را بنویسی! معین زاده نیز چنین می‌کند و وصیت‌نامه‌اش را در پی وصیت‌نامه خدا به نگارش در می‌آورد، و از این فرصت استثنایی بهره می‌جوید و آرزوهایش را نیز برای آینده سرزمین خود و فرزندان میهنش مطرح می‌سازد، که خود حکایت دیگری است و خواندنی.

ظهور ، دیدگاه من و هوشنگ معین زاده.

نوشته شده در مارس ۷، ۲۰۱۰ به وسیله ی ourkiosk

۱. ظهور ، دیدگاه من و هوشنگ معین زاده.

مدتها بود می خواستم کتاب **ظهور، حکایت من و امام زمان** نوشته **هوشنگ معین زاده** را بخوانم فرصتی دست نمی داد ولی سرانجام موفق شدم این کار را بکنم. کتاب ظهور، حکایت من و امام زمان کتابی ست که در واقع وجود امام زمان را به چالش می کشد. البته در اینجا یادآور می شوم که بسیاری از موضوعات مطرح شده در کتاب و توسط شخص معین زاده را **قبول ندارم** و فقط برای آگاهی از عقاید دیگری که بر خلاف من نظری دارند این کتاب را مطالعه و تصمیم گرفتم آن را به دوستان معرفی نمایم تا با مطالعه آن به ابهامات مطرح شده در این کتاب توسط نویسندگان پاسخ دهند. به عقیده ی من بهترین راه برای افشای حقیقت پنهان نمودن عقاید مخالفان نیست بلکه درست این است که اجازه ی بیان عقیده و در دسترس قرار گرفتن این عقاید را بدهیم تا مردم خود قضاوت نمایند و به حقیقتی که همیشه در نهایت آشکار می شود پی ببرند. از دوستان درخواست دارم این کتاب را مطالعه کنند) [لینک دانلود](#)) و نقد ها و نظراتشان را درباره ی آن بیان کنند.

بلاغ خردگرا در معرفی این کتاب آورده است که: «افسانه امام زمان و قصه ظهور او از هزار و دویست سال پیش با دروغ آشکار مرد رندی بنام «عثمان بن سعید عمری» از قبیله بنی اسد پا گرفت و با پیدایش سلسله صفوی به ایرانیان تحمیل شد. از آن تاریخ تا به امروز این افسانه چنان با سرنوشت مردم ایران گره خورده که گشودن آن به سادگی ممکن نیست، مگر به دو صورت: نخست اینکه امام زمان ظهور کند تا تکلیف مردم ایران با او روشن شود. دیگر این که ملت ایران از خواب غفلت هزار ساله بیدار شوند تا بتوانند از چنبر این دروغی که گرفتارش هستند، نجات پیدا کنند. در بخش مربوط به بیداری و آگاهی کتاب حقایق تاریخی، نقل قول ها و روایات مکتوب و هر آنچه به نام امام زمان گفته اند، بازگو می شود تا ماهیت دروغ آنهاپی که این امام را ساخته اند روشن گردد. در عین حال نیز کوشش شده تا راهکار برون رفت از این سرنوشت مختم مردم ایران در لابلای صحنه های مربوطه ارائه گردد. راهکاری که می تواند الگویی باشد برای نجات مردم ایران از خسارت های ناشی از این دروغ و رهایی از اوضاع وانفاسایی که هم اکنون گرفتارش هستند.»

شاید اگر یکی از جملات مورد پسند من در این کتاب را بخوایم بیان کنم جمله ایست که نه از زبان هوشنگ معین زاده بلکه از زبان غفور میرزای در کتاب آمده است: «اگر خدا و پیغمبر و امامانش وجود هم داشته باشند نباید وسیله فریب مردم و به قدرت رسیدن شارلاتان ها شوند.»

معین زاده در بخش نخست کتاب خود به دلایل نوشتن کتابش می پردازد و می گوید: کتاب را در پاسخ به آخوندهایی که می گویند ایران کشور امام زمان است، نوشته ، در بخش دوم کتاب به پیامدهای ظهور امام زمان اشاره شده است. معین زاده کتابش را بصورت رمان نوشته و این یکی از امتیازات نوشته های اوست. معین زاده در کتاب اشاره می کند که ایران نه بنابر گفته ی روحانیون متعلق به امام زمان است و نه بنابر گفته ی دیگران متعلق به اسکندر شد، بلکه متعلق به فرزندان همین سرزمین است و بنابر گفته ی معین زاده حاضر نیست ذره ی از سهم خود از ایران را به امام زمان واگذارد.

معین زاده می گوید تا زمانیکه تکلیف ما با امام زمان مشخص نشود تکلیف ما با آخوندهایی که خود را نایب او می دانند هم روشن نخواهد شد. بخش نخست کتاب اینگونه آغاز می شود که در پاریس او با امام زمان دیدار می کند و با این بهانه که خدا فریادهای مردم ایران را شنیده در ظهور ایشان تعجیل نموده است. اما خدا شیوه های مطرح شده از سوی روحانیون برای ظهور امام زمان را غیر عملی دانسته و دست به دامن معین زاده شده است! اما سرانجام همان می شود که روحانیون می گفتند و در نتیجه پس از شهادت امام زمان توسط روحانی که خود را به شکل یک زن ریش قرمز درآورده؛ ولی فقیه جانشین امام زمان می شود. ولی حکایت همچنان باقیست، در بخش دوم مردم از ظهور و کشته شدن امام زمان به هیجان آمده و رژیم مجبور به مقابله با مردم برای رهایی از ترس خود از مردم می شود. سپاه و مجمع تشخیص مصلحت نظام تا رهبری همه به فکر راهی برای از بین بردن عواقبی ظهوری هستند که سالها منتظرش بودند.

خواندن این کتاب با وجود اینکه شخصا با نظر نویسنده ی کتاب مبنی بر عدم وجود امام زمان، مخالفم و وجود امام عصر را باور دارم برایم آموزنده بود چرا که نکاتی در کتاب نهفته است که اگر بی غرض و نه از روی تعصب مورد تامل قرار گیرد راهگشای بسیاری از امور ما خواهد بود